

فصلنامه علمی کاوش‌نامه

سال بیست‌ویکم، بهار ۱۳۹۹، شماره ۴۴

صفحات ۱۶۸-۱۳۹

بازتاب رنگِ مُشک در شعر فارسی: بررسی مُشک به عنوان مادهٔ رنگزا و همراه‌های آن در کتابت و نگارگری در شاهنامهٔ فردوسی*

فاطمه سلحشور

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد نجف‌آباد

دکتر عظامحمد رادمش^۱

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد نجف‌آباد

دکتر محبوبه خراسانی

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد نجف‌آباد

دکتر یاسر حمزوی

استادیار گروه مرمت و باستان‌سنجی دانشگاه هنر اسلامی تبریز

چکیده:

شاهنامه یکی از منابع مهم بازتاب دهندهٔ علوم مختلف مانند معماری، پزشکی، نجوم، رنگزها در کنار تاریخ و باورهای مردم در ایران کهن است. رنگ مُشک و خاصیت رنگزایی این ماده نیز به صورت‌های مختلف در متون ادبی به کاررفته؛ اما در شاهنامه، این کاربرد بویژه، در زمینهٔ کتابت و نگارگری، آشکارتر است. جالب توجه این است که با وجود اشاره به رنگ مُشک در متون ادبی، امروزه آن را بیشتر به عنوان یک مادهٔ معطر می‌شناسند و خاصیت رنگزایی آن به فراموشی سپرده شده و حتی در فرهنگ‌های فارسی نیز بدان اشاره‌ای نشده است. این موضوع سبب شده که نه تنها در تفسیر ابیات مرتبط با رنگ مُشک، تردیدهایی در زمینه رنگزا بودن این ماده محسوس باشد؛ بلکه در واقعیت‌های علمی-تاریخی مربوط به علم شناخت رنگزها (به عنوان مثال تقسیم‌بندی مرکب‌های نوشتاری کهن) نیز چنین است.

در این پژوهش، ابتدا به بررسی بازتاب رنگ مُشک در شعر فارسی پرداخته شده و رنگزا بودن و استفاده از آن در زمینهٔ کتابت و نگارگری بر اساس اشاراتی که در متون ادبی و به خصوص شاهنامه و کتاب‌های مربوط به رنگزهای کهن ایران آمده، به اثبات رسیده است. مُشک در ابیات شاهنامه به عنوان یکی از ابزارهای کتابت و نگارگری همراه با ترکیبات و واژه‌هایی مانند انقاس، عنبر، گلاب، می و کاغذگونه‌های حریر چینی و پرند هندی آمده که در نظر نگرفتن این همراهی‌ها در متون ادبی باعث ایجاد نقایصی در تفسیر ابیات شده است. در این پژوهش همچنین بر اساس این همراهی‌ها، ارتباط زیرکانهٔ آنها با رنگ مُشک باز نمود شده است. نتیجهٔ این پژوهش از یک سو، پیشینهٔ تاریخی این مادهٔ رنگزا را در زمینه کتابت و نگارگری، مشخص‌تر و از سوی دیگر مطالبی را مطرح خواهد کرد که با دانستن آنها، درک معانی ابیات مرتبط با رنگ مُشک و همراه‌های آن واضح‌تر می‌شود.

واژگان کلیدی: شاهنامه، رنگ مُشک، رنگزا، کتابت و نگارگری، حریر چینی، پرند هندی.

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۶/۲۵

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۸/۲۸

۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسندهٔ مسئول: radmanesh.ata@gmail.com

۱- مقدمه

مشک ماده‌ای رنگین و بسیار معطر است که در یک کیسه، در زیر شکم حیوانی شبیه به آهو قرار دارد که آن را آهوی مشک گویند و این ماده بر اساس ویژگی‌هایی که دارد در گذشته کاربردهای گسترده و گوناگونی در زندگی ایرانیان داشته‌است؛ اما امروزه، بیشتر به عنوان یک ماده خوشبو در اذهان شناخته شده‌است. «رنگ‌زاها»، مواد رنگینی هستند که انسان، از گذشته‌های دور تاکنون، از رنگ آن‌ها در زمینه نقاشی، کتابت و نگارگری، رنگرزی و آرایش چهره و بدن بهره گرفته‌است. تاکنون به بررسی رنگ مشک و کاربرد آن به عنوان ماده رنگزا در متون ادبی پرداخته نشده و آنچه بدان اشاره شده دارای کاستی‌ها و نقایصی است.

۱-۱- پیشینه تحقیق

مقاله‌هایی در مورد مشک و کاربردهای آن در متون نظم فارسی نوشته شده است: یعقوبی در کتاب «البلدان» (۲۷۸ هـ. ق)، در مورد انواع مشک توضیحاتی داده و کم رنگی در مشک را از نقایص آن معرفی کرده و در واقع، رنگ تیره را از مشخصات مشک خوب می‌داند.

وانگ ای دان در مقاله «مشک ختن» (۱۳۷۱) در مورد ماده مشک توضیح داده و اشاره کرده که مشک از موادی بوده که در ایران کهن و زمان ساسانیان عموماً به عنوان ماده عطری مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

کاشانی در کتاب «عرائس الجواهر و نفائس الأطناب» (۱۳۸۶) به استخراج سیاهی از مشک اشاره کرده که این سیاهی در ساختن غالبه به کار می‌رفته است. مظاهری نیز در کتاب «جاده ابریشم» (۱۳۸۸، ج ۲) به مشک و انواع آن اشاره کرده است.

راضیه آبادیان در مقاله «صفت‌های شاعرانه مشک و نافه در متون نظم فارسی» (۱۳۹۰) صفت‌های شاعرانه‌ای را که در متون نظم فارسی به مشک و نافه نسبت داده شده، مانند غمازی، خون دل خوردن، عزلت‌گزینی و پاکدامنی، بررسی کرده است.

همچنین وی در مقاله دیگری با عنوان «مشک و همراه‌های آن در ادب فارسی» (۱۳۹۰) به طور کلی به تعدادی از همراه‌های مشک مانند حریر، پشک، کافور، سیم، افسر، زکام، جگر و جو در ادب فارسی پرداخته است.

راضیه آبادیان در مقاله دیگر خود با عنوان «کاربرد مشک در زندگی ایرانیان و تأثیر مستقیم آن در متون نظم فارسی» (۱۳۹۰) به کاربردهای مشک به عنوان خراج و هدیه، نثار، مهر، استفاده از آن در نوشتن، نقاشی و نگارگری، سکه زدن، آرایش، آیین خاکسپاری، خوراک، افسون، تنها براساس آنچه در متون نظم فارسی آمده، اشاره کرده است.

راضیه آبادیان و وحید عیدگاه در مقاله «کاربرد پزشکی مشک و بازتاب آن در نظم فارسی» (۱۳۹۰) به کاربردهای پزشکی مشک پرداخته‌اند. نویسندگان در ابتدای این مقاله اشاره کرده‌اند که مشک به عنوان ماده عطری یا رنگی یا دارو در گذشته به کار برده شده است.

مهرناز آزادی بویاغچی، مریم افشارپور و محمد حدادی در مقاله «بررسی اوزان سنتی به کار رفته در دستورالعمل ساخت مرکب در رساله‌های خوشنویسی» (۱۳۹۶) نیز از مشک به عنوان جزوی از مرکب نوشتاری یاد کرده‌اند.

با وجود آنچه در مورد مشک آمده، درست است که نویسندگان دو مقاله «کاربرد مشک در زندگی ایرانیان و تأثیر مستقیم آن در متون نظم فارسی» براساس شواهد موجود در متون نظم فارسی، به کاربرد مشک در نوشتن و استفاده از آن به عنوان ماده رنگی اشاره کرده‌اند، اما آن را به عنوان یک واقعیت علمی - تاریخی به اثبات نرسانده‌اند. همچنین، اگرچه در رسالات خوشنویسی نیز به استفاده از مشک در ساخت مرکب اشاره شده اما مؤلفان، خوشبویی را علت افزودن مشک به مرکب دانسته‌اند و رنگزا بودن این ماده نه تنها در رسالات خوشنویسی بلکه در فرهنگ واژه‌های فارسی نیز در نظر گرفته نشده است.

شاهنامه یکی از منابعی است که در آن، به طور مستقیم به استفاده از رنگِ مشک به عنوان انقاس یا مادهٔ رنگزای سیاه جهت نوشتن اشاره شده؛ اما در شرح این ابیات نیز مشک جزئی از مرکب دانسته شده که به عنوان مادهٔ خوشبو به مرکب اضافه می‌شده و یا استعاره‌ای آشکار از مرکب دانسته شده است (کزازی ۱۳۷۹-۱۳۸۸، ج ۲: ۳۲۷؛ ج ۹: ۳۳۶؛ ج ۷: ۸۸۲). همچنین، در این منظومهٔ حماسی، عنبر، عبیر، گلاب، می، حریر و پرند گاهی، به عنوان ابزار کتابت، با مشک همراه شده‌اند.

در شرح ابیات شاهنامه و مقالهٔ «همراه‌های مشک در ادب فارسی»، تنها در جملات کوتاهی به استفاده از حریر به عنوان کاغذ یا آنچه بر آن، می‌نوشته‌اند، اشاره شده است (آبادیان، ۱۳۹۰ ب: ۱۷۸). به نظر نویسندگان، حریر بیشتر پارچه دانسته شده تا کاغذ (آبادیان، ۱۳۹۰ ج: ۱۴). این موضوع در فرهنگ‌های فارسی نیز مشاهده می‌شود که حریر و پرند را نوعی پارچه می‌دانسته‌اند که در گذشته، بر آن نوشته می‌شده است (دهخدا، ۱۳۳۹؛ معین، ۱۳۷۶).

در این پژوهش از یک سو، به اثبات رنگزا بودن مشک بر اساس ابیات موجود در شاهنامه و کتاب‌های تاریخی مربوط به رنگزاهای ایران کهن (موردی که در عرائس الجواهر و نفائس اللطائب آمده است)، پرداخته شده تا بتوان این موضوع را به عنوان یک واقعیت علمی - تاریخی ثابت شده پذیرفت و از سوی دیگر، بر اساس رنگزا بودن این ماده، همراه‌های ادبی مرتبط با رنگِ مشک در زمینهٔ کتابت و نگارگری مانند پرند و حریر که در فرهنگ واژه‌های فارسی از آن‌ها به عنوان پارچه یاد شده؛ از دیدگاه کاغذگونگی (اشیایی که در گذشته برای نوشتن بر روی آن، از آن استفاده می‌کرده‌اند) و بر اساس پیشینهٔ تاریخی کشور، خاستگاهی که فردوسی بدان اشاره کرده، مورد واکاوی قرار گرفته است که پژوهشی بدیع در این زمینه می‌تواند باشد.

۲- مشک و رنگ آن

رنگ مشک همواره در کنار بوی خوش آن از شاخصه‌های مهم کیفیت این ماده بوده است. عنصری در بیت زیر، به همین موضوع اشاره دارد:
گفتم که مشک و بان است آن جعد و زلف تو

گفتا به بوی و رنگ عزیز است مشک و بان

(عنصری، ۱۳۶۳: ۲۴۳)

برای بررسی اهمیت رنگ مشک، باید نخست رنگ خودِ مُشک و در صورت رنگزا بودن، طیف رنگ به دست آمده از آن، بررسی شود. در برخی از منابع در مورد مشک آمده است: «مشک خون خشک شده آهوی نر است، مشک در آغاز که از ناف آهو بیرون می‌آید، ماده‌ای صابونی شکل و با غلظت عسل به رنگ قهوه‌ای مایل به سیاه و یا سرخ‌رنگ و بسیار تلخ است که کم کم و با گذشت زمان و با حرارت آفتاب، حالتی منجمد و سخت به خود می‌گیرد و به رنگ قهوه‌ای تیره و به شکل ساییده و لخته‌های شکننده در می‌آید» (آبادیان، ۱۳۹۰ ج: ۹؛ ای دان، ۱۳۷۱: ۳۴۲؛ مظاهری، ۱۳۸۸، ج ۲: ۸۷۸؛ معین، ۱۳۷۶).

در فرهنگ‌های فارسی بیشتر به رنگ قهوه‌ای مایل به سیاه مشک اشاره شده (دهخدا، ۱۳۳۹؛ معین، ۱۳۷۶؛ مصاحب، ۱۳۸۰؛ انوری، ۱۳۸۱) اما دهخدا (۱۳۳۹) به رنگ زرد مشک ترکی و نفیسی (۱۳۴۳) به رنگ سیاه مشک اشاره کرده است. به نظر می‌رسد مشک در قدیم، دارای انواع مختلف و رنگ‌های گوناگون بوده است. در مورد انواع مشک در قدیم، آمده است: «نوع بهتر و برتر آن مشک تبتی است، بعد از آن، مشک سغدی، و پس از سغدی، مشک چینی، سپس مشک هندی و پس از مشک هندی، مشک قنباری است و آن مشک نیکوست، جز اینکه در ارزش و گوهر و رنگ و بو در رتبتی پایین‌تر است. پس از آن مشک طغرغری است و آن مشک است گرانبمایه مایل به سیاهی جز اینکه آن را گوهری و رنگی نیست و دیر ساییده می‌شود و

از درشتی سالم نمی‌ماند و مشک‌ی حرجیری و آن مشک‌ی است نظیر تبتی و مانند آن اما زرد و کم‌بوی» (یعقوبی، ۱۳۴۲: ۱۴۷ به نقل از تمیمی مقدس، ۱۳۹۲).

بنابراین، می‌توان گفت که مشک دارای یک رنگ نبوده و از سیاه و مایل به سیاهی تا زرد متغیر بوده‌است. مشک مرغوب مشک‌ی بوده که الف: در گوهر و ارزش ب: رنگ تیره و مایل به سیاهی ج: بوی خوش متصاعد شده از آن د: زود ساییده شدن، در مرتبه بالاتری باشد که چنانکه دیدیم، در متن بالا، مشک تبتی بهترین نوع مشک معرفی شده- است.

۳- بازتاب رنگ مشک در شعر فارسی و شاهنامه

مشک گاه، در شعر فارسی به معنی رنگ سیاه به کار رفته؛ به عنوان نمونه در بیت زیر از اسدی طوسی، دم سیاه اسب، با ترکیب مُشک دُم توصیف شده است:

سیه چشم و گیسوفش و مشک دُم پری پوی و آهو تک و گور سم
(اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۶۱)

در شعر فارسی ترکیبات مشک‌فام و مُشک‌رنگ، نیز به رنگ مشک اشاره دارد:

خواهی که نرخ مُشک شکسته شود، به چین

برزن به زلف پرشکن مُشک‌فام دوست

(سنایی غزنوی، ۱۳۸۰: ۸۱۹)

سوخت شبِ مشک‌رنگ ز آتش خورشید و برد

نکعت باد سحر قیمت عود قمار

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۱۸۲)

بیامد شب و چادر مشک‌رنگ بپوشید تا کس نیاید به جنگ

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۵۶۳)

چرا پیدا شد آن چادر مشک‌رنگ ستاره بر او بر چو پشت پلنگ

(همان: ۱۰۱۱)

شب مشک‌رنگ اشاره به رنگ سیاه شب و تاریکی آن دارد.

در فرهنگ معین، در مورد مشک‌رنگ آمده است: به رنگ مشک، سیاه و مشکی (معین، ۱۳۷۶). زلف مشک‌فام نیز زلفی است که به رنگ مشک باشد. «مشک‌فام» در فرهنگ معین، به صورت «رنگ مُشک یا سیاه» معنی شده است. همچنین در شاهنامه نیز بارها از مشک سیاه نام برده شده است:

برش چون بر شیر و رخ چون بهار ز مشک سیه کرده بر گل نگار
(همان: ۲۷۶)

به خرداد برزین بفرمود شاه که چینی حریر آر و مشک سیاه
(همان: ۱۲۴۰)

یکی برکشیده خط از یال اوی ز مشک سیه تا به دنبال اوی
(همان: ۴۲۹)

در بیتی از فردوسی، شب تیره به مشک سیاه مانند شده است:

شب تیره بگشاد چشم دژم ز غم، پشت ماه اندر آمد به خم
جهان گشت بر سان مشک سیاه چو فرغار برگشت از ایران سپاه
(همان: ۴۲۱)

به طور کلی، در شعر فارسی خال، زلف، ابروها، ابر تیره و سیاه باران‌زا، شب، خط (در هر دو معنی خط چهره و خط نوشتاری)، سیاهی با داغ درون لاله و همچنین موی سیاه بناگوش، به مشک تشبیه شده‌اند که در همه موارد ذکر شده، وجه شبه رنگ سیاه است.

بر گل، ز مشک ناب، رقم می‌کشی، مکش

هر مشک را نقاب قمر می‌کنی، مکن

(سنایی غزنوی، ۱۳۸۰: ۹۸۶)

فغستان چو آمد به مشکوی شاه یکی تاج بر سر ز مشک سیاه
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۸۰۸)

همچنین در شعر فارسی، قلم به «مشک‌خوار» و «ابرِ مشک‌بار» تشبیه شده است:
هر آن‌گهی که کند کلک مشک‌بار تو سیر

تو را پیام فرستد ستاره و سیار
(امیر معزی، ۱۳۱۸: ۲۴۰)

مشک‌خوار و گوهرافشان است کلک اندر گفت

چون بود گوهرافشان کلکی که باشد مشک‌خوار
(همان: ۳۱۲)

واژه‌های مشک‌ی یا مُشکی و مشکین یا مُشکین نیز علاوه بر خوشبویی، اشاره به رنگ سیاه مُشک دارند. دهخدا (۱۳۳۹) در ذیل واژه مشک‌ی یا مُشکی نوشته: «۱- منسوب به مشک، به مشک آغشته ۲- سرخ تیره مایل به سیاهی، سیاه، اسود، لیکن گویا در اول این کلمه بر سرخی که به سیاهی می‌زند اطلاق می‌شده است».

در شعر فارسی (قرن چهارم تا هشتم هجری)، زلف مشکین، مشکین کمند، مشکین زره، مشکین سر، مشکین کاکل، سلسله مشکین، طوق مشکین به گردن آویختن، دیبای مشکین پوشیدن سپهر، مشکین کردن سر خامه، نوک کلک مشکین، خال مشکین همه اشاره به رنگ سیاه مُشک دارد. در بیت زیر از فردوسی با کاربرد واژه «مُشکی»، رنگ سیاه مشک در ذهن شاعر بوده است؛ زیرا رنگ مرتبط با غم، رنگ سیاه است:

اگر غم ز دریاست، خشکی کنیم همه چادر خاک مُشکی کنیم
و گر کوه باشد ز بن برکنیم به خنجر دل دشمنان بشکنیم

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۶۰۶)

بدیهی است که در متون ادبی، وقتی شاعر از ترکیبات مشک‌فام و مشک‌رنگ استفاده می‌کند، اغلب بهترین نوع مُشک مانند مشک تبتی را در نظر دارد (بارها در شعر

به نام مشک تبتی نیز اشاره شده است) که رنگِ خودِ مُشکِ مایل به سیاه و مرغوب و بوی ساطع شده از آن هم بسیار خوش باشد. اما از آنجا که این رنگ سیاه به قدری قابل توجه است که در متون نظم فارسی سیاهی رنگ سایر اشیا به آن نسبت داده شده- اند، به نظر می‌رسد در گذشته علاوه بر استفاده از مشک تبتی به عنوان مادهٔ معطر؛ رنگِ سیاه مرغوبی استخراج می‌شده که به عنوان مادهٔ رنگزای سیاه از آن بهره می‌گرفته‌اند. به همین علت در این پژوهش رنگزا بودن مشک سیاه تبتی نیز مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۴- رنگِ مشک به عنوان مادهٔ آرایشی

در اشعار شاعران فارسی زبان، به استفاده از رنگِ مشک جهت رنگ کردن مو به عنوان خضاب، کشیدن نقش و خال بر روی دست و صورت نیز اشاره شده است؛ به عنوان نمونه، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

ز سر، جوان نتوانی شد ار چه در پیری

ز مشکِ سوده سر خویش را خضاب کنی

(اوحدی، ۱۳۶۲: ۷۱)

در لاله‌زار، لالهٔ نعمان سرخ روی

خالی ز مشک و غالیه بر خد کند همی

(منوچهری دامغانی، ۱۳۳۸: ۱۱۴)

گاهی، در ادب فارسی، مشک و غالیه مانند بیت یاد شده در بالا، با هم همراه شده- اند. «غالیه را مؤنث غالی و به معنی گران آورده‌اند» (معین، ۱۳۷۶). آن را بوی خوشی مرکب از مشک، عنبر و جز آن که رنگِ آن سیاه است و موی را به آن خضاب می‌کنند تعریف کرده‌اند و گفته شده از مخترعات جالینوس است (دهخدا، ۱۳۳۹). در بیتی از فردوسی آمده است:

ده انگشت بر سان سیمین قلم بر او، کرده از غالیه صد رقم

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۶۹)

غالیه به عنوان مادهٔ رنگزای سیاه در متون فارسی شناخته شده که در گذشته، از آن در آرایش شخصی، رنگ کردن مو و کشیدن نقش بر دست و بدن استفاده می‌شده و در ترکیب آن، مشک به کار می‌رفته است. فرخی سیستانی ترکیب اصلی غالیه را از مشک می‌داند:

مایهٔ غالیه مشک است بدانند همه کس

تو ندانسته‌ای ساده دلک چندین گاه

(فرخی سیستانی، ۱۳۱۱: ۳۵۳)

با توجه به اینکه مایهٔ اصلی غالیه مشک است، پس می‌توان این احتمال را در نظر گرفت که رنگ سیاه غالیه نیز همان رنگ سیاهی است که از مشک استخراج می‌شده است.

۵- بررسی علمی-تاریخی رنگزا بودن مشک

بررسی‌ها در زمینهٔ رنگزا بودن مشک، نکته‌ای از کتاب *عرائس الجواهر و نفائس اللطائب را فرا روی قرار داد که در آن، آمده بود: «نافه‌های مشک تبّتی پرداخته، چندی بستانند و به کارد، خرد ببرند و به آسیا طحن (آسیا کردن) کنند و قدری جصّ (گچ) بر وی افکنند تا بتوان سودن و به حریری هنگفت ببیزند و به پاره‌ای روغن بان، بسرشند، مثل مرهمی شود. به هر صد مثقال از این نافه‌های سوده و بیخته، دو مثقال سواد بستانند و این سواد (سیاهی استخراج شده از مشک) چیزی است که غالیه بدو رنگ کنند» (کاشانی، ۱۳۸۶: ۲۸۹).*

از آنجا که سواد به معنی سیاهی آمده است (معین، ۱۳۷۶) و در مطلب بیان شده، به استخراج سواد یا سیاهی از نافه‌های مشک تبّتی با روش‌هایی مانند خرد کردن، ساییدن و بیختن مشک اشاره شده است، معلوم می‌شود که در گذشته، از مشک تبّتی،

ماده‌ای با رنگ سیاه استخراج می‌شده و این ماده به عنوان سواد یا یک رنگزای سیاه مورد استفاده قرار می‌گرفته‌است. همان‌طور که فرخی سیستانی مایه اصلی غالیه را مشک دانسته؛ نویسنده کتاب عرائس الجواهر و نفائس اللطائب نیز رنگ سیاه ماده رنگزای غالیه را همین رنگ استخراج شده از مشک‌های تبتی می‌داند.

۶. تحلیلی بر ترکیبات مشک‌بیزی، مشک‌سایبی و مشک سوده

در معنی مشک‌سایبی و مشک‌بیزی آورده‌اند: «مشک‌سایبی: عمل مشک‌سایبی، ساییدن مشک، عطرافشانی؛ مشک بیز: مشک افشان، مشک بیزنده، غربال کننده مشک، کنایه از هر چیز خوب با رایحه مطبوع» (دهخدا، ۱۳۳۹)؛ همان‌طور که در مطلب پیشین، اشاره شد، مشک‌سایبی و مشک‌بیزی از مراحل استخراج سواد یا رنگ سیاه از مشک است.

در ابیات فارسی نیز این ترکیبات و همچنین مشک سوده علاوه بر بوی خوش، به رنگ سیاه مشک اشاره دارد:

غبار خط معتبر نشسته بر گل رویت چنانک مشک به ماورد بر سمن‌سایبی
(سعدی، ۱۳۸۵: ۹۸۷)

ماورد به معنی گلاب آمده‌است (دهخدا، ۱۳۳۹). مشک با گلاب بر گل سمن سپید ساییدن، به معنی پراکندن سیاهی بر چهره سفید است و همان‌طور که در مصراع اول آمده، شاعر با اشاره به خط معنبر، به رنگ سیاه دور چهره سپید اشاره می‌کند.

در ادامه به نمونه‌هایی از ابیات مرتبط با این موضوع از چند شاعر اشاره می‌شود:
کند چشمشان از شبه حقه‌بازی کند زلفشان بر سمن مشک‌سایبی
(فرخی سیستانی، ۱۳۱۱: ۳۹۷)

در مصراع دوم بیت بالا اشاره شده که زلف بر چهره سپید، مشک‌سایبی می‌کند. منظور ایجاد رنگ سیاه بر چهره سپید و کنایه از سیاهی زلف در کنار چهره سپید است.

لیلی به دو زلف و مشک‌بیزی / مجنون به دو چشم و اشک‌ریزی
(جامی، ۱۳۷۸: ۲۷۵)

در این بیت نیز به زلف سیاه لیلی که هم‌رنگ مشک است اشاره شده؛ معنی بیت می‌رساند که لیلی زلف سیاهش را بر چهره پراکنده و خود را زیبا ساخته در حالی که مجنون اشک می‌ریزد.

ز سنبل کرد بر گل مشک‌بیزی / ز نرگس بر سمن سیماب‌ریزی
(نظامی، ۱۹۶۰: ۴۶۰)

در این بیت نیز شاعر اشاره کرده که از زلف (سنبل استعاره از زلف) بر چهره (سمن سپید استعاره از چهره) سیاهی (مشک‌بیزی استعاره از استخراج رنگ سیاه است) را جاری ساخت که کنایه از پریشان کردن مو بر چهره است و از چشم (نرگس استعاره از چشم) بر چهره (سمن سپید استعاره از چهره) اشک ریخت (سیماب ریزی استعاره از اشک ریزی).

از مشک ساده کسی بر سیم ساده رقم

گوی سِر قلم بوبکر بن حسنی
(امیر معزی، ۱۳۱۸: ۷۲۹)

مشک سوده در بیت بالا، استعاره از زلف است که در سیاهی، به مشک سوده مانند شده و سیم ساده استعاره از چهره است که در سفیدی، به سیم تشبیه شده است. از مشک سوده بر سیم ساده رقم کشیدن کنایه از قرار گرفتن سیاهی زلف بر چهره سپید است. بدیهی است با دانستن رنگ‌زا بودن مشک، در تفسیر ابیات علاوه بر بوی خوش به رنگ آن نیز توجه خواهد شد.

۷- اشاره به استفاده از رنگ مشک در کتابت و نگارگری در شعر فارسی و

شاهنامه

در رسالات خوشنویسی تاریخی، مُشک به عنوان یکی از اجزای تشکیل دهندهٔ مرکب معرفی شده است (مایل هروی، ۱۳۷۲: ۱۹۲؛ آزادی بویاغچی و دیگران، ۱۳۹۶: ۹۶ و ۹۷)؛ اما متأسفانه به دلیل عدم شناخت رنگزا بودن این ماده، در مطالعات جدید، در تقسیم‌بندی مرکب‌های دوران گذشته ایران (البته دوران اسلامی آن)، مشک به عنوان جزء اصلی مرکب‌های نوشتاری نیامده است (سلطانی و دیگران، ۱۳۹۵؛ مایل هروی، ۱۳۷۲؛ مایل هروی، ۱۳۵۳؛ قلیچ خانی، ۱۳۷۳) و تحلیل‌گران این رسالات به اشتباه، تصور کرده‌اند که مشک به عنوان مادهٔ خوشبو، به مرکب اضافه می‌شده است.

در شعر فارسی نیز شاعران با آوردن واژه‌های مربوط به حوزهٔ کتابت و نگارگری مانند خط، نقش، نقاش، بیاض و سواد، انقاس (جمع نقس به معنی سیاهی‌های دوات، سیاهی‌های نوشتن، مدادها، دودهٔ مرکب)، قلم یا کلک یا خامه، کاغذ یا قرطاس (نوعی کاغذ) یا کاغذگونه‌هایی چون حریر چینی و پرند، نامه و فعل‌هایی مانند نوشتن، نگاشتن، نقش کردن، نگار کردن در کنار نام مشک، به ارتباط این ماده با نوشتن و کتابت و نگارگری اشاره کرده‌اند.

خون شد جگرم چو نافهٔ آهو
از حسرت خطِ مشک‌رنگ تو
(سنایی غزنوی، ۱۳۸۰: ۹۹۹)

بیاض روی تو را نیست نقش درخور از آنک

سوادی از خط مشکین بر ارغوان داری

(حافظ شیرازی، ۱۳۱۸: ۲۸۳)

در این میان، شاهنامه این ارتباط را به طور صریح‌تر بیان می‌کند و فردوسی زمانی که به نوشتن نامه اشاره دارد، بارها از مشک سیاه ساییده شده به عنوان ابزار نگارش نامه یاد کرده است:

یکی نامه دارم من از شاه هند
نوشته ز مُشکِ سیه بر پرند
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۶۲۲)

بگفتند هرگونه از بیش و کم
ببردند قرطاس و مشک و قلم

یکی نامه بنوشت بر پند و رای پر از دانش و آفرین خدای
(همان: ۹۹۵)

از ابزارهای اصلی کتابت و نگارگری کاغذ و قلم و مادهٔ رنگزای سیاه (مرکب)^۱ یا رنگی (جوهر)^۲ است که جهت نوشتن یا رنگ‌آمیزی، از آن بهره می‌گیرند. در نوشتن نامه، معمولاً از رنگزای سیاه (که امروزه به علت ترکیب مواد مختلف جهت دستیابی به سیاهی با کیفیت خوب، مرکب گفته می‌شود) بر روی کاغذ سپید استفاده می‌شده است. فردوسی در معرفی ابزارهای نوشتن نامه، مشک سیاه را به عنوان مادهٔ رنگزای سیاه در نوشتن به کار برده است.

۸- همراه‌های رنگ مشک در زمینهٔ کتابت و نگارگری در شاهنامه

در شاهنامه گاهی همراه رنگ مشک به واژه‌ها و ترکیباتی اشاره شده که به علت مشخص نبودن ارتباط بین این واژه‌ها و مشک، ابیات شاهنامه در برخی از موارد با حدس و گمان شرح شده‌اند. در این بخش از پژوهش به بررسی این ارتباطها پرداخته خواهد شد.

۸-۱- همراه‌های رنگ مشک به عنوان مادهٔ رنگزای سیاه جهت نوشتن

در ابیاتی از شاهنامه به انقاس ساخته شده از مشک سیاه ساییده شده و ترکیباتی مانند عنبر و عبیر به همراه رنگ مشک یاد شده که در ادامه، به این همراه‌های رنگ مشک پرداخته شده است. شرح دهندگان این ابیات، متوجه شده‌اند که منظور از آن ترکیبات مرکب نوشتاری است، اما به دلیل عدم اطلاع از پیشینهٔ تاریخی رنگزا بودن آن ماده‌ها، ترکیبات فوق را استعاره از مرکب نوشتاری محسوب کرده‌اند.

در ادامه بر اساس شواهد موجود در شعر فارسی و متون کهن مربوط به رنگزاهای، به اثبات رنگزا بودن آن ماده‌ها یا مطرح کردن آن‌ها به عنوان مادهٔ رنگزا؛ پرداخته شده- است.

۸- ۱- ۱- انقاس ساخته شده از مشک سیاه ساییده شده

در ابیاتی از فردوسی از مشک سیاه ساییده شده به عنوان انقاس یاد شده است:
بفرمود شاپور تا شد دبیر قلم خواست و انقاس مشک و حریر
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۹۱۴)

قلم خواست از ترک و قرطاس خواست
ز مشک سیه سوده انقاس خواست
(همان: ۱۰۱۱)

هم آنکه ز گنجور قرطاس خواست
ز مشک سیه سوده انقاس خواست
(همان: ۱۲۹۰)

کزازی در شرح این بیت‌ها نوشته: «از مشک مجاز جزء و کل از مرکب خواسته شده که آن را با مشک در می‌آمیخته‌اند و خوشبوی می‌کرده‌اند» (۱۳۸۸-۱۳۷۹، ج ۲: ۳۲۷؛ ج ۴: ۲۳۶، ج ۵: ۱۹۵، ج ۷: ۸۶۰).

چنانکه دیدیم، «انقاس» کلمه‌ای عربی و جمع نقس است در کتاب المنجد به معنی «سیاهی که بدان می‌نویسند» (المنجد فی الغه و الابد و العلوم، ۱۹۵۶: ۸۳۱) و در فرهنگ‌های فارسی، در معنی «دوده و مدادها و مرکب‌هایی که بدان می‌نویسند»؛ «سیاهی‌های دوات» و «سیاهی‌های نوشتن» (معین، ۱۳۷۶، دهخدا، ۱۳۳۹) آمده است.

در شاهنامه انقاس به همین معنی سیاهی برای نوشتن به کار رفته و فردوسی این ماده رنگزای سیاه نوشتاری مخصوص پادشاهان مانند خسرو پرویز، بهرام گور و شاپور، را ساخته شده از مشک سیاه ساییده شده، معرفی کرده است. با نگاه دقیق‌تر به ابیات یاد شده، فردوسی اینگونه بیان می‌کند که مشک ماده اصلی سیاه از مرکب-های نوشتاری در ایران کهن، بخصوص مرکب پادشاهان بوده است. از آنجا که مرکب از مواد رنگزایی تشکیل شده که جزء اصلی آن سیاهی است و با توجه به مطلبی که در

مورد استخراج سیاهی از مشک در عرائس الجواهر نوشته شده، می‌توان گفت که مشک می‌توانسته بتنهایی، در ساخت سیاهی جهت نوشتن به کار رود و جزء اصلی آن باشد و با توجه به اثبات رنگزا بودن مشک، در این ابیات فردوسی، مشک مجاز گونگی (جنسیت) از سیاهی یا انقاس نوشتاری است و نه مجاز جزء و کل و یا استعاره از مرکب. لغت گنجور در بیت آخر یاد شده از فردوسی؛ به معنی «خزانه‌دار» است (معین، ۱۳۷۶). در این بیت، اشاره شده که مرکب ساخته شده از مشک در دست خزانه‌دار و نگهبان گنج پادشاه بوده است.

در شرح این بیت اشاره به این موضوع نشده که به چه علت باید مشک در دست خزانه‌دار باشد (کزازی، ۱۳۷۹-۱۳۸۸، ج ۹: ۴۳۰) اما با توجه به آنچه در کتاب *عرائس الجواهر و نفائس اللطائب*، گفته شد که به هر صد مثقال از نافه‌های سوده و بیخته، دو مثقال سواد یا سیاهی می‌ستانند؛ مشخص می‌شود که این ماده نایاب بوده و استخراج این ماده رنگزا بسیار هزینه‌بر بوده؛ به همین دلیل تنها افراد متمول مانند پادشاهان قادر به استفاده از آن به عنوان مرکب، بوده‌اند و به دلیل این مرکب نایاب و قیمتی بودن آن، در خزانه شاهان نگهداری می‌شده است. با توجه به گرانبها بودن مشک؛ بی‌سبب نیست که به غالبه نسبت گران داده‌اند، چون جزء اصلی ترکیبات آن مشک است که مشخص شد بسیار گران‌بهاست.

دانستن مطالبی که در این قسمت مورد بررسی قرار گرفت، به روشن شدن یک واقعیت علمی - تاریخی کمک می‌کند و آن علت یاد نشدن از مشک به عنوان جزء اصلی مرکب نوشتاری در کتب خوشنویسی دوره اسلامی و به تبع آن، شرح ابیات مربوط به رنگزا بودن مشک است. از یک سو، به جهت عدم شناخت مشک به عنوان ماده رنگزا در کتابت، این اتفاق رخ داده و از سوی دیگر، به جهت گرانبها بودن مشک، از ترکیب سایر سیاهی‌ها مانند دوده که ارزاتر و در دسترس‌تر بوده برای ساخت مرکب استفاده می‌کرده‌اند و استفاده از مشک بجز تعداد معدودی که در رساله‌های خوشنویسی اشاره شده، بتدریج، منسوخ شده است.

۸-۱-۲- مشک و عنبر

در شاهنامه از عنبر در کنار مشک به عنوان مرکب نوشتاری یا سیاهی جهت نوشتن یاد شده است:

به شاه آفریدون یکی نامه کرد ز مشک و ز عنبر، سر خامه کرد

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۵۱)

کزازی در توضیح بیت نوشته «عنبر استعاره‌ای آشکار از آمه و مرکب است که در سیاهی به عنبر مانند آمده است؛ نیز اگر مرکب را عنبرین و آمیخته به عنبر بدانیم و پایه را بر آن بنهیم که مرکب را برای خوشبویی آن با عنبر در می‌آمیخته‌اند، در این صورت، عنبر مجاز جزء و کل از مرکب می‌تواند بود» (کزازی، ۱۳۷۹، ج ۳: ۳۶۵؛ ج ۴: ۶۷۸؛ ج ۸: ۵۳۹).

در مورد عنبر در فرهنگ‌های لغت فارسی آمده است: «نوعی از بوی خوش است که از ماهی عنبر یا مرکب (Seiche) استخراج می‌شود» (دهخدا، ۱۳۳۹؛ معین، ۱۳۷۶). اما به نظر می‌رسد عنبر ماده رنگزای سیاهی بوده که به عنوان مرکب نوشتاری در ایران کهن مورد استفاده قرار می‌گرفته است و فردوسی سعی در بیان این واقعیت علمی-تاریخی دارد. امروزه مشخص شده که ماهی مرکب یا عنبر دارای یک ماده رنگزاست و در گذشته ماده رنگی با رنگ سیاه یا قهوه‌ای مایل به سرخ از آن استخراج و استفاده می‌شده است (Eastaugh et al, 2008: 343). با اثبات رنگزا بودن عنبر در کنار مشک، مشخص می‌شود که عنبر و مشک مجاز گونگی (جنسیت) از انقاس یا سیاهی نوشتاری هستند.

۸-۱-۳- مشک و عبیر

فردوسی از نام عبیر در کنار مشک، به عنوان ماده رنگزای سیاه جهت نوشتن یاد کرده است:

بر تخت بنشست فرخ دبیر قلم خواست و قرطاس و مشک و عبیر

نخستین که ترک قلم شد سیاه گرفت آفرین بر خداوند ماه

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۷۰۹)

از آن پس بفرمود تا شد دبیر بیاورد قرطاس و مشک و عبیر

(همان: ۸۴۳)

عبیر را در فرهنگ‌های فارسی بدین صورت تعریف کرده‌اند: «نام خوشبویی که از صندل و گلاب و مشک سازند؛ زعفران یا بوی خوش با زعفران آمیخته؛ گفته شده زعفران را بتنهایی گویند» (دهخدا؛ ۱۳۳۹؛ معین، ۱۳۷۶). در خردنامه نظامی در باب نوشتن سوگند نامه اسکندر به سوی مادر آمده است:

چو بر شقه کاغذ آمد عبیر شد اندام کاغذ چو مشکین حریر

(نظامی، ۱۳۱۷: ۸۴۳)

در این بیت نیز عبیر به عنوان ماده رنگزای سیاه جهت نوشتن نامه، معرفی شده است. وحید دستگردی در شرح بیت نوشته: «حریری که مشک را در او پیچیده باشند؛ چون مشک را در حریر قرار می‌دادند تا محفوظ بماند» (همان). اما در مطالب پیشین در باب استخراج سیاهی از مشک؛ گفته شد که آن را بوسیله حریری می‌بیختند. در اینجا شاعر اشاره دارد که وقتی سیاهی عبیر بر روی کاغذ قرار گرفت؛ اندام کاغذ به مانند حریری که با آن مشک را بیخته‌اند؛ هم خوشبو شد و هم سیاه.

با توجه به اشاره به نام عبیر در کنار مشک به عنوان ماده رنگزای سیاه در کتابت، در ابیات فردوسی و شاعران شعر فارسی، می‌توان نتیجه گرفت که این رنگزای سیاه (عبیر) و ترکیب صحیح آن نیز در فرهنگ‌های فارسی بدرستی معرفی نشده و رنگزا بودن آن در شعر فارسی نادیده گرفته شده است. هر چند که در ترکیب‌های یاد شده از عبیر، به نام مشک اشاره کرده‌اند که رنگزای سیاه است؛ به نظر می‌رسد چون نام آن گاهی در شعر در کنار مشک قرار گرفته، در ترکیب اصلی آن ماده رنگزای سیاه دیگری بجز مشک بوده است. اما در این پژوهش دستیابی به رنگزای سیاه بودن عنبر و استفاده

از آن به عنوان مرکب نوشتاری بر اساس شعر فارسی به اثبات رسید. بررسی این موضوع از نظر علمی و پیشینه تاریخی رنگ‌زراها در پژوهش‌های آینده، جای تأمل دارد.

۹- همراه‌های رنگ مشک به عنوان رقیق‌کننده مرکب

گاهی در شاهنامه به واژه‌های آب و گلاب در کنار مشک اشاره شده‌است:

یکی خط بنوشت بر پهلوی به مشکاب بر دفتر خسروی
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۳۰۷)

سیاوخش در بلخ شد با سپاه یکی نامه فرمود نزدیک شاه
نوشتن به مشک و گلاب و عبیر چنان چون سزاوار بُد بر حریر
(همان: ۲۱۹)

مشکاب ترکیبی مانند زگلاب ۳ است. در گذشته، برای تهیه مرکب مایع، سیاهی مانند دوده و زغال را در آب جوشیده ولرم یا گلاب حل می‌کردند. مشکاب نیز مشک حل شده در آب است که به عنوان جوهر، جهت نوشتن از آن استفاده می‌شده است. در شاهنامه از «می و مشک» نیز به عنوان مرکب نوشتاری یاد شده است که به نظر می‌رسد علاوه بر آب و گلاب از می، نیز برای تهیه مرکب مایع ساخته شده از مشک استفاده می‌کرده‌اند:

پس آن نامه بنهاد پیش دبیر می و مشک انداخته بر حریر
(همان: ۱۴۷)

در متن شاهنامه «انداخته بر حریر» آمده (همان) و کزازی به جای مصرع دوم «می و مشک بُد بیخته بر حریر» در متن قرار داده است (۱۳۷۹، ج ۲: ۷۹) و نوشته «می و مشک را استعاره‌ای آشکار از نوشته دبیر می‌توان دانست. نوشته در سیاهی و خوشبویی به این دو مانند آمده است. در گذشته غالیه و مشک را با می در می‌آمیخته‌اند تا آن را

خوشبوی گردانند و سرشت سردش را که مایه گرانی و آزار در درون باده میخوار می‌شده است، چاره کنند» (همان: ۴۵۶).

به نظر می‌رسد می و مشک انداخته بر حریر، صحیح است. واضح است که می و مشک در اینجا مجاز گونگی از انقاس یا ماده رنگزای سیاه جهت نوشتن است و به انقاسی که در آن مشک با می به صورت مایع درآمده اشاره دارد. می و مشک مجاز گونگی از ماده رنگزای سیاه و حریر سپید به عنوان ماده‌ای جهت نوشتن بر روی آن در شاهنامه به کار رفته است. انداختن می و مشک بر حریر کنایه از سیاه کردن و نوشتن بر حریر سپید است.

استفاده از مشک و می در نوشتن در بیت زیر از منوچهری دامغانی نیز با اشاره به برنگاشتن با می و مشک بیان شده است:

نوروز برنگاشت به صحرا می و مشک تمثال‌های عزّه و تصویرهای می
(منوچهری دامغانی، ۱۳۳۸: ۱۱۲)

۹-۱- همراه‌های رنگ مشک به عنوان مجاز گونگی (جنسیت) از آنچه بر روی

آن می‌نویسند

گاهی در ابیات شاهنامه در کنار رنگ مشک به عنوان انقاس یا مرکب نوشتاری، حریر و پرند آمده که از آنها، ماده‌ای که بر روی آن می‌نویسند (کاغذگونه)، اراده شده است. در اشاراتی که در فرهنگ‌های فارسی به حریر و پرند شده، پارچه ابریشمین معنی شده‌اند. اما با توجه به اینکه پارچه جهت نوشتن نامه‌های شاهانه مناسب نبوده و با تأکیدی که فردوسی به خاستگاه این دو ماده، یعنی هند و چین، داشته به نظر می‌رسد درباره این نوع کاغذگونه‌ها، باید با نگرش جدیدتری بررسی صورت گیرد که در ادامه پژوهش حاضر به این مهم پرداخته شده است.

۹-۱-۱- مشک و حریر

گاهی در شاهنامه از ابزارهای کتابت و نوشتن نامه، از حریر و یا حریر چینی به عنوان وسیله‌ای که بر آن می‌نوشته‌اند، یاد شده که اغلب در مورد نامه‌های شاهانه است.

بفرمود تا پیش او شد دبیر قلم خواست با مُشک و چینی حریر

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۹۸۶)

بیاورد خاقان همانگه دبیر ابا خامه و مشک و چینی حریر

(همان: ۱۲۷۵)

دهخدا در معنی حریر نوشته: «ابریشم، پرنیان، جامهٔ ابریشمی، در قدیم نامه‌های پادشاهان و معشوقگان و معشوقان را بر حریر و بر حریر چینی می‌نوشتند، گاه از راه غلبه، حریر گویند و کاغذ اراده کنند و در شرفنامه منیری کاغذ را از معانی حریر دانسته است» (دهخدا، ۱۳۳۹) و در مقاله‌ای نوشته شده «منظور از صفحهٔ نقاشی بیشتر پارچهٔ ابریشمین یا حریر است تا کاغذ» (آبادیان، ۱۳۹۰ ج: ۱۴).

کزازی حریر چینی را مجاز گونگی (جنسیت) از آنچه نامه بدان می‌نوشته‌اند، دانسته (۱۳۷۹، ج ۷: ۸۶۰) و همچنین نوشته است «چینی حریر را از آن روی فردوسی یاد کرده که نامه را به جز کاغذ بر آن نیز می‌نوشته‌اند» (ج ۵: ۸۷۷) و باز، در جایی نوشته «از حریر که به معنی پارچهٔ ابریشمین و دیباست پاره پارچه‌ای خواسته شده که چونان کاغذ، نامه بر آن نوشته شده است» (۱۳۷۹، ج ۲: ۴۵۶).

دو احتمال در مورد حریر وجود دارد: نخست آنکه حریر همان پارچه ابریشمی است، زیرا اشاره شده که «پارچهٔ ابریشمی نیز در گذشته به عنوان وسیله‌ای استفاده می‌شده، که بر روی آن نقاشی می‌کردند» (Sircar, 1996: 67). دو دیگر آنکه حریر نوعی از کاغذ بوده که در کشور چین ساخته می‌شده و بر روی آن می‌نوشته‌اند. بررسی و تحقیق در این زمینه مقاله‌ای در باب تحلیل عنصر کاغذ فراروی قرار داد که در آن نوشته شده بود: «مراحل ابتدایی ساخت کاغذ در چین (۲۰۶ ق.م - ۲۴ م) بدین صورت بوده که چینیان نخست پس از خشک کردن الیاف حریر متعلق به حصیرهای شناور در آب‌ها، شاهد تشکیل لایهٔ نازکی از الیاف حریر بودند که پس از جدا کردن این لایه از سطح حصیر، ورق الیاف حریر به دست می‌آمد و بر آن نام ختا و ورق کتانی می‌گذارند.

ظاهراً، این اکتشاف اولین مرحله تولید کاغذ در زمان‌های گذشته بود. پس از آن حریر به عنوان ماده کتابت مورد استفاده قرار می‌گرفت، ولی با توجه به گرانی قیمت آن عامه مردم استطاعت استفاده از آن را نداشتند و این امر مانع از انتشار حریر به عنوان ماده کتابت در سطح گسترده شد» (عظیمی، ۱۳۹۰: ۴۱؛ خالد عزب، ۲۰۰۷: ۳۸). احتمال نخست و پارچه‌بودن حریر جهت نوشتن نامه بر روی آن، به علت بافت‌دار بودن و نامناسب بودن پارچه جهت نوشتن و پخش شدن مرکب بر روی آن در حین نوشتن، رد می‌شود. پس می‌توان پذیرفت که حریر چینی، نوعی کاغذگونه مرغوب اولیه و گرانبها از الیاف حریر و برخاسته از کشور چین بوده که به علت گرانبهائی و باارزش بودن، تنها پادشاهان و افراد متمول قادر به استفاده از آن بوده‌اند. همراهی حریر چینی با مشک در شعر فارسی هم به علت این است که مشک به عنوان مرکب با ارزش و حریر به عنوان کاغذ مرغوب اولیه ساخت چین، در گذشته در نامه‌های نوشته شده برای پادشاهان، به کار برده می‌شده‌است.

۹-۱-۲- مشک و پرند

گاهی در شاهنامه از ابزارهای کتابت و نوشتن نامه، از پرند به عنوان وسیله‌ای که با مشک بر آن می‌نوشته‌اند، یاد شده که اغلب در کنار نام شاه هند و در مورد نامه‌های شاهانه است:

یکی نامه دارم من از شاه هند نوشته ز مشک سیه بر پرند

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۶۲۲)

سپینود را داد منشور هند نوشته خطی هندوی بر پرند

(همان: ۱۰۱۱)

پرند را در فرهنگ‌های فارسی چنین تعریف کرده‌اند: «جامه ابریشمین بی‌نقش و ساده (فرهنگ رشیدی، ۱۸۷۲) بافته ابریشمی (برهان ابن خلف تبریزی، ۱۳۸۰) پرن، پرنا (دهخدا، ۱۳۳۹ به نقل از نسخه‌ای از فرهنگ اسدی) پرند، حریر ساده باشد و

پرنیان حریر منقش باشد (حاشیه فرهنگ اسدی، ۱۳۱۹: ۹۲)، پرنده؛ حریری است که بر آن می‌نوشتند (دهخدا، ۱۳۳۹)».

در اینجا نیز دو احتمال وجود دارد: نخست آنکه پرنده پارچه‌ای ابریشمین و حریر ساده بوده که بر روی آن می‌نوشته‌اند یا اینکه کاغذگونه‌ای به نام پرنده در هند وجود داشته است. احتمال نخست در مطلب پیشین مورد بررسی قرار گرفت و در اینجا نیز به همان دلیل، رد می‌شود؛ اما برای بررسی احتمال دوم، باید نوع کاغذ در زمان فردوسی و قبل از آن (یعنی قبل از قرن پنجم هجری قمری) بخصوص در هند مورد بررسی قرار گیرد.

گفته می‌شود: «کاغذ به صورت کنونی، از قرن یازدهم میلادی به بعد در هند به وجود آمده است و تا قبل از آن، تکیه‌گاه‌های سخت مانند سنگ‌ها، پوست درختان، صدف‌ها، سفال، خشت‌های پخته نشده و تکیه‌گاه‌های نرم از جمله چرم، الیاف پارچه مانند ابریشم و کتان، پوست حیوانات، تخته، الیاف گیاهی مانند برگ درخت خرما برای نقاشی مورد استفاده قرار می‌گرفت» (Ghori, Rahman, 1966: 134). در بررسی لغت «پرنده» به عنوان ابزاری که بر روی آن می‌نوشته‌اند، کتابی در مورد نوشته‌ها و کتیبه‌های هندی فراروی قرار گرفت که در بخشی از آن، موادی که در هند بر روی آن می‌نوشتند معرفی شده بود.

نویسنده در یکی از صفحات آن کتاب به واژه پرنده یا پنا به عنوان اولین کاغذهای هندی با این مضمون اشاره کرده است: «در گذشته و قبل از ورود کاغذ به هند، از برگ‌های درخت خرما (Palmyra leaves) به عنوان وسیله‌ای استفاده می‌شده که نامه، کتاب و نوشته را بر آن می‌نوشتند. طریقه استفاده از آن‌ها بدین صورت بوده که ابتدا برگ‌های جدا شده از درخت را خشک می‌کردند، سپس، آن را برای مدت زمان مشخصی در داخل آب معلق می‌کردند یا می‌جوشانند و دوباره آن را خشک می‌کردند. بعد از آن، با صدف‌های حلزونی یا سنگ‌های صاف آن را صیقل می‌دادند.

این وسیله در گذشته تا قبل از اختراع کاغذ در هند بسیار مورد استفاده قرار می‌گرفت و با قلم و جوهر بر روی آن می‌نوشتند. این ماده از ابزار اولیه محسوب بوده که جهت نوشتن بر روی آن در هند به کار گرفته می‌شده‌است. در کتاب‌های ادبی هندی با نام پَنّا یا پرنا (Panna or parna) از آن یاد شده است» (Sircar, 1996: 62). با توجه به مطلب بیان شده پَرنا یا پرانا یا پَنّا از اولین کاغذهای ساخته شده از الیاف برگ‌های درخت خرما در هند است. نظر به اینکه دهخدا یکی از معانی پرند را پرنا نوشته، می‌توان این احتمال را در نظر گرفت که منظور فردوسی از اشاره به نوشتن بر پرند براساس خاستگاه آن کشور هند، در ابیاتی که به عنوان یکی از ابزار کتابت و نگارگری همراه مشک آمده‌است؛ می‌تواند همین کاغذگونه اولیه ساخته شده از الیاف برگ خرما در هند باشد که بدان می‌نوشته‌اند.

نتیجه‌گیری

تشبیه زلف، ابروها، خال، خط و شب به مشک با وجه شبه در رنگ سیاه و ترکیبات مشک‌فام، مشک‌رنگ و واژه مشک‌ی اشاره به رنگ سیاه مشک دارد. در این پژوهش رنگ خودِ مشک مورد بررسی قرار گرفت و به دست آمد خودِ مشک دارای رنگ‌های مختلف از زرد تا قهوه‌ای مایل به سیاه و مرغوب‌ترین آن مشک تبت بوده است. سپس مشخص شد از مشک تبت سواد یا سیاهی استخراج می‌شده و این ماده رنگ سیاه بسیار زیبایی داشته که مایه اصلی غالیه بوده است. ترکیبات مشک بیزی و مشک‌سایی و مشک سوده نیز در ادب فارسی برخاسته از مراحل استخراج ماده رنگزای سیاه از مشک بوده و علاوه بر خوشبویی نماد رنگ سیاه است. از نتیجه‌های اصلی این پژوهش این است که اشاره شاهنامه، به استفاده از مشک سیاه ساییده شده به عنوان انقاس یا ماده رنگزای سیاه جهت نوشتن، مشک را به عنوان جزء اصلی مرکب‌های نوشتاری پادشاهان در ایران کهن معرفی می‌کند که به علت گرانبها و با ارزش بودن، در

خزانۀ پادشاهی نگهداری می‌شده؛ نه جزیی از مرکب که به عنوان ماده خوشبو بدان اضافه می‌شده است.

همراهی رنگ مشک در شاهنامه با عنبر و عبیر نشان می‌دهد که این ماده‌ها از رنگزاهای سیاه و مرکب‌های نوشتاری گرانبها و با ارزش دیگر در ایران کهن بوده‌اند که در این پژوهش رنگزا بودن عنبر ثابت شد؛ اما در مورد عبیر تنها بر اساس شواهد شعری این نتیجه بدست آمد و بررسی بیشتر این موضوع نیازمند پژوهش جامع دیگری است. همچنین، مشخص شد ترکیبات مشکاب، مشک و می، مشک و گلاب در شاهنامه اشاره به این موضوع دارند که در گذشته آب، می و گلاب برای تهیه مایع مرکب به مشک اضافه می‌شده‌اند.

از دیگر یافته‌های این پژوهش دستیابی به همراه‌های دیگر مشک، حریر چینی و پرند هندی از دیدگاه کاغذگونه بودن و بر اساس کشور خاستگاه آنهاست. حریر نوعی کاغذ اولیه تولید شده از الیاف حریر در کشور چین و پرند نیز نوعی الیاف گیاهی از برگ‌های درخت خرما بوده که از آن، در هند به عنوان ابزاری که بر روی آن می‌نوشته‌اند استفاده می‌شده است؛ اما شارحان تاکنون بدین معنی اشاره‌ای نکرده‌اند و آنها را جامه و نوعی پارچه دانسته‌اند.

با نگاه دقیق‌تر به رنگ مشک و همراه‌های آن در ادب فارسی می‌توان از یک سو در تحلیل و تفسیر ابیاتی که در آنها، این مضامین به کار رفته است، بهتر عمل کرد و از سوی دیگر گوشه‌ای از نکات علمی - تاریخی نهفته در متون ادبی را زنده نمود.

یادداشت‌ها

- ۱- مرکب به معنی ترکیب شده است. ماده‌ای که از ترکیب دوده و مواد دیگر به دست می‌آید و از آن برای نوشتن استفاده می‌شود (معین، ۱۳۷۶)
- ۲- جوهر قسمی مرکب مصنوع مایع است به رنگ‌های مختلف سبز، قرمز و آبی و بنفش که با آن نویسند نه مرکب معمول از دوده و صمغ (دهخدا، ۱۳۳۹)
- ۳- زگالاب به ترکیب دوده یا ژگال با آب که مرکب از آن تهیه می‌شود، گویند.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها:

۱. اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد (۱۳۱۹)، لغت فرس، به تصحیح عباس اقبال، تهران: چاپخانه مجلس.
۲. _____ (۱۳۵۴)، گرشاسب نامه، به اهتمام حبیب یغمایی، چاپ دوم، تهران: کتابخانه طهوری.
۳. امیر معزّی (۱۳۱۸)، دیوان امیر معزّی، به تصحیح عباس اقبال، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
۴. انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن.
۵. برهان بن خلف تبریزی، محمد حسین (۱۳۸۰)، فرهنگ فارسی برهان قاطع، به کوشش محمد معین، تهران: نیما.
۶. اوحدی، رکن‌الدین (۱۳۶۲)، دیوان کامل اوحدی مراغه‌ای، تصحیح امیر احمد اشرفی، تهران: انتشارات پیشرو.
۷. تمیمی مقدس، محمد بن احمد بن سعید (۱۳۹۲)، حبیب العروس و ریحان النفوس، مقدمه و تحقیق احسان مقدسی، تهران: سفیر اردهال.
۸. جامی، عبدالرحمن بن احمد (۱۳۷۸)، مثنوی هفت اورنگ، تصحیح جابلقا دادعلیشاه و دیگران، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، آیینه میراث.
۹. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد (۱۳۱۸)، دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، به کوشش ح. پژمان، چاپخانه شرکت تضامنی علمی.

۱۰. خاقانی شروانی، بدیل بن علی (۱۳۸۲)، دیوان خاقانی شروانی، به تصحیح ضیاءالدین سجادی، تهران: زوار.
۱۱. دنیسری، شمس‌الدین محمد بن امین‌الدین ایوب (۱۳۵۰)، نوادر التبادر لتحفه البهادر، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران زمین.
۱۲. دهخدا، علی اکبر و دیگران (۱۳۳۹)، لغت‌نامه دهخدا، تهران: سیروس.
۱۳. سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۵)، کلیات سعدی، به تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: هرمس.
۱۴. سنایی غزنوی، ابوالمجدود بن آدم (۱۳۸۰)، دیوان حکیم سنایی غزنوی، به تصحیح مدرس رضوی، چاپ پنجم، تهران: سنایی.
۱۵. عزب، خالد (۲۰۰۷)، وعاء المعرفة من الحجر الى النشر الفوری، مساعد المحرز: احمد منصور و سوزان عابد، اسکندریه: مکتب الاسکندریه.
۱۶. عنصری (۱۳۶۳)، دیوان عنصری بلخی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم، تهران: کتابخانه سنایی.
۱۷. فرخی سیستانی (۱۳۱۱) دیوان حکیم فرخی سیستانی، به تصحیح علی عبدالرسولی، تهران: مطبعه مجلس.
۱۸. فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۸)، شاهنامه فردوسی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره.
۱۹. قلیچ‌خانی، حمیدرضا (۱۳۷۳)، رسالاتی در خوشنویسی و هنرهای وابسته، تهران: روزنه.

۲۰. کاشانی، عبدالله بن علی، (۱۳۸۶)، عرائس الجواهر و نفائس الأطناب، مصحح ایرج افشار، تهران: المعی.
۲۱. کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۹-۱۳۸۸)، نامه باستان، تهران: سمت.
۲۲. مایل هروی، نجیب (۱۳۷۲)، کتاب آرایبی در تمدن اسلامی: مجموعه رسایل در زمینه خوشنویسی مرکب‌سازی، کاغذگری، تذهیب و تجلید؛ بانضمام فرهنگ واژگان نظام کتاب‌آرایبی، مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۲۳. _____ (۱۳۵۳)، لغات و اصطلاحات فن کتابسازی همراه با اصطلاحات جلدسازی، تذهیب نقاشی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۲۴. مصاحب، غلامحسین (۱۳۸۰)، دایره المعارف فارسی، تهران: امیرکبیر.
۲۵. مظاهری، علی (۱۳۸۸)، جادۀ ابریشم، ترجمه ملک ناصر نوبان، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
۲۶. معلوف، لویس (۱۹۵۶)، المنجد فی الغه و الادب و العلوم، طبعه الخامسة عشره، بیروت: الکاٹولیکیه.
۲۷. معین، محمد (۱۳۷۶)، فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر.
۲۸. ملا عبدالرشید تتوی (۱۸۷۲)، فرهنگ رشیدی، چاپ کلکته.
۲۹. منوچهری دامغانی (۱۳۳۸)، دیوان استاد منوچهری دامغانی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: کتابفروشی زوآر.
۳۰. نظامی، الیاس بن یوسف (۱۹۶۰)، خسرو و شیرین، ترتیب دهنده متن علمی و انتقادی: له والکساندرو ویچ خه تاقوروف، باکو: فرهنگستان جمهوری آذربایجان.

۳۱. _____ (۱۳۱۷)، اقبالنامه، به تصحیح وحید دستگردی،

تهران: چاپخانه ارمغان.

۳۲. نفیسی، علی اکبر (۱۳۵۵)، فرهنگ نفیسی، تهران: کتابفروشی خیام.

۳۳. یعقوبی، ابن واضح (احمد بن ابی یعقوب) (۱۳۴۲)، البلدان، ترجمه

عبدالمحمد آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

ب) مقالات:

۳۴. آبادیان، راضیه (۱۳۹۰ الف)، «صفت‌های شاعرانه مشک و نافه در متون

نظم فارسی» سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال چهارم،

شماره سوم، شماره پیاپی ۱۳، صص ۲۸۳-۲۹۹.

۳۵. ----- (۱۳۹۰ ب)، «مشک و همراه‌های آن در ادب فارسی»،

ویژه‌نامه نامه فرهنگستان (فرهنگ نویسی)، شماره ۴، صص ۱۷۴-۱۹۶.

۳۶. ----- (۱۳۹۰ ج)، «کاربرد مشک در زندگی ایرانیان و تأثیر مستقیم

آن در متون نظم فارسی» مجله تاریخ ادبیات، شماره ۶۸/۳، صص ۵-۳۰.

۳۷. آبادیان، راضیه؛ وحید عیدگاه (۱۳۹۰)، «کاربرد پزشکی مشک و بازتاب

آن در نظم فارسی»، متن‌شناسی ادب فارسی، شماره پیاپی ۱۲، صص

۱۱۳-۱۲۹.

۳۸. آزادی بویاغچی، مهرناز؛ مریم افشارپور و محمد حدادی (۱۳۹۶)،

«بررسی اوزان سنتی به کار رفته در دستورالعمل ساخت مرکب در رساله-

های خوشنویسی»، فصلنامه گنجینه اسناد، سال بیست و هفتم، دفتر اول،

صص ۸۸-۱۰۲.

۳۹. ای دان، وانگ (۱۳۷۱)، «مشک ختن»، آینده، سال هجدهم: ۳۴۶-۳۴۲.

۴۰. سلطانی، زهرا؛ حمید فرهمند بروجنی و جلیل جوکار (۱۳۹۵)، «بررسی تطبیقی مرکب‌های خوشنویسی مورد استفاده در میان ایرانیان، عثمانی‌ها، چینیان، هندیان و اعراب» فصلنامه گنجینه اسناد، شماره ۱۰۱، صص ۱۲۴-۱۳۹.

۴۱. عظیمی، حبیب‌الله (۱۳۹۰)، «بررسی تحلیلی عنصر کاغذ در نسخه‌های خطی ایرانی - اسلامی»، فصلنامه مطالعات ملی کتابداری و سازماندهی اطلاعات، دوره ۲۲، شماره ۴، صص ۳۸-۵۴.

ج) منابع لاتین

42. Ghori, S.A.K; Rahman A, 1966. Paper technology in medieval india, jornal of the history of the science, vol 1. N2: pp 133-149[in English].
43. Sircar, D.C. 1996. Indian Epigraphy. 2th ed. Delhi: Motilar Banarsidass[in English].
44. Eastaugh, Nicholas, Walsh, valentine, Chaplin, tracey, Siddall Ruth (2008) pigment compendium A dictionary and optical microscopy of historical pigments: Elsevier Ltd. [in English].